



عدم قابلیت کاربست نظریه رئالیسم در تبیین بحران میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان

عباس نادری^۱

چکیده

مناسبات جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی پس از انقلاب اسلامی دستخوش تغییر و تحولات اساسی شد و از آن زمان تاکنون بر مدار تنش و بحران‌های متوالی نظم و نسق یافته و به ندرت عادی بوده است. موقعیت ژئواستراتژیک، ژئوپولیتیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر دو کشور روابط آنها را برای منطقه و جهان بسیار با اهمیت ساخته از این رو، محققین بسیاری تمرکز خاصی بر روابط دو کشور داشته اما موضوع قابل تامل این است که اکثر قریب به اتفاق این پژوهشگران اعم از داخلی و خارجی از منظر رئالیسم به تجزیه و تحلیل روابط پرداخته و خیز دو کشور پرداخته و بحران و باز رخداد بحران در روابط آنها را تابعی از اصول و مفروضه‌های رئالیسم فرض کرده و تحلیل نموده‌اند. در حالی که منافع ملی و سیاست خارجی دو کشور و به تبع منازعات و بحران‌ها محصول ژرف ساختهای اجتماعی و هویتی متضاد آنها بوده و اتفاقاً مفروضه‌های رئالیسم همانند رقابت قدرت نیز بایستی بر اساس عناصر اجتماعی و هویتی متضاد دو کشور معنا شوند. این پژوهش با نیم‌نگاهی به ساخت اجتماعی و سازه‌انگاری، یک خوانش تعارضی بر کاربست رئالیسم در روابط آنها است. بنابراین پرسش اصلی این پژوهش این است، آیا الگوواره رئالیسم قابلیت تبیین بحران‌های متوالی در روابط دو کشور را دارد؟ داده‌های پژوهش به طور جدی کاربست تئوری رئالیسم را با تردید اساسی مواجه ساخته و صلاحیت داوری آن را به زیر سوال برده است. در این پژوهش از روش تحلیلی و توصیفی استفاده شده و شیوه جمع آوری داده‌ها، به صورت اسنادی و کتابخانه‌ای می‌باشد.

کلید واژه‌ها: ایران، بحران، رئالیسم، عربستان، نقد رئالیسم، هویت

۱ دکترای علوم سیاسی، پژوهشگر حوزه غرب آسیا و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران.

naderi.abbas45@gmail.com



The inability to apply the theory of realism in explaining the crisis between I.R.Iran and Saudi Arabia

Abbas Naderi¹

Abstract

The relations between the Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia underwent fundamental changes after the Islamic Revolution, and since then, they have been regulated by successive tensions and crises, and have rarely been normal. The geostrategic, geopolitical, geoeconomic and geocultural positions of the two countries have made their relations very important for the region and the world, therefore, many researchers have focused on the relations between the two countries. But the thing to consider is that the vast majority of these researchers, both domestic and foreign, have analyzed the ups and downs relations between the two countries from the perspective of realism and considered the crisis and reoccurrence of crisis in their relations as a function of the principles and assumptions of realism and have analyzed. While the national interests and foreign policy of the two countries and consequently the conflicts and crises are the product of their deep social and conflicting identity constructions, and by the way, the assumptions of realism, like power competition, should be interpreted based on the social and identity elements of the two countries. This research, with a side view of social construction and constructivism, is a conflict reading on the application of realism in their relationships. Therefore, the main question of this research is, is the paradigm of realism capable of explaining the successive crises in the relations between the two countries? The research data has seriously challenged the application of realism theory and questioned its jurisdiction. Analytical and descriptive method is used in this research and the method of data collection is documentary and library.

Keywords: crisis, criticism of realism, identity, Iran, realism, Saudi Arabia

1-PhD in Political Science, researcher in West Asia and foreign policy of the Islamic Republic of Iran. naderi.abbas45@gmail.com



۳۶۰

پژوهش‌نامه ایرانی
سیاست بین‌الملل،
سال ۱۳، شماره ۱، شماره
پیاپی ۲۵، پاییز و زمستان
۱۴۰۳

جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی مهم‌ترین بازیگران غرب آسیا بوده که از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی روابط پر آشوب، بی ثبات و مملو از تضاد و تعارض را تجربه کرده‌اند. طی چند دهه گذشته به غیر از یک دوره کوتاه که دو کشور از روابط دوستانه برخوردار بودند، هیچ رخداد منطقه‌ای و جهانی بوقوع نپیوسته مگر این که جمهوری اسلامی در یک سوی آن و عربستان سعودی در سوی دیگر آن قرار داشته است. از این رو، پیروزی انقلاب را بایستی نقطه شروع شکل‌گیری دو واقعیت متعارض منطقه‌ای تلقی کرد که در یک سو، جمهوری اسلامی ایران با ساخت‌های اجتماعی و هویتی منحصر به فرد، با دیدگاهها و نگرش‌های ارزش محور و در سوی دیگر عربستان سعودی با سازه‌های اجتماعی و سیاسی اساساً متضاد با جمهوری اسلامی ایران قرار داشته، بدیهی است هر یک از دو کشور بر اساس سازه‌های اجتماعی و هویتی خود به تعریف منافع ملی و سیاستگذاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی پرداخته تعارضات سازه‌ها مانع از معنا سازی‌های مشترک شده بر این اساس، دو کشور با واقعیت‌های معکوس مواجه شده و به تبع واقعیت‌های دوگانه، هر موضوعی همانند حج، براءت از مشرکین، مسئله فلسطین، دولت صهیونیسم، حزب الله لبنان، محور مقاومت، دولت شیعی عراق، بهار عربی، بحران یمن و بحرین و داعش و سایر مسائل، با معنای متفاوت، روابط آنها را دچار آشوب و بحران نموده و چرخه تعارضات راهبردی منطقه‌ای در مناسبات‌شان شکل گرفته زیرا هر یک از آنها بر اساس فرهنگ، انگاره‌ها و هنجارهای مختص به خود و با نگاه هویتی و هنجار محور، معنای ناهمخوان از موضوعات داشته از این رو، اساس اختلافات ایران و عربستان را بایستی تابعی از سازه‌های اجتماعی و نگاه هویت‌گرایی تلقی کرد. با این استدلال، بحرانی که بواسطه اعدام شهروند و شیخ سعودی باقر النمر بر روابط دو کشور حکمفرما شده از دیدگاه سازه‌انگاری قابل درک است نه از منظر پارادایم رئالیسم. اهمیت روابط ایران و عربستان از نظر سیاسی-امنیتی، اقتصادی و فرهنگی برای منطقه، جهان اسلام و نظام بین‌الملل بر کسی پوشیده نبوده بویژه برای خاورمیانه نوع روابط آنها تعیین کننده مناسبات کشورهای غرب آسیا است. بدین معنی، روابط دو کشور را بایستی هم بستر مصالحه منطقه تلقی کرد و هم کانون منازعه تعریف نمود. به نظر می‌رسد شناخت نظری و فهم زمینه‌هایی که منازعه و بحران را در روابط دو کشور را تولید و باز تولید کرده می‌تواند در جلوگیری از بروز بحران و بازرخداد آن به طور جدی مؤثر واقع شود و از هدر رفت سرمایه‌های دو کشور جلوگیری نماید. در مقابل عدم شناخت و بدفهمی از آنچه دشمنی و منازعه را در روابط آنها حکمفرما ساخته، می‌تواند موجبات تداوم منازعات و تعمیق مخاصمات و یا آغاز درگیری مستقیم نظامی دو کشور شود و بیش از پیش ایران را بجای



رژیم صهیونیستی به دشمن شماره یک سعودیها و سایر اعراب خلیج فارس تبدیل نماید. گرچه در حال حاضر دو کشور بدنبال ایجاد روابط مسالمت آمیز بوده اما به نظر می‌رسد تا زمانی که منافع ملی و سیاستگذاری دو کشور بر اساس سازه‌های متعارض و هویت‌های منازعه آمیز صورت می‌گیرد چرخه باز رخداد بحران بر روابط آنها حاکم خواهد بود. این پژوهش بر خلاف اکثر قریب به اتفاق محققین و پژوهشگرانی که از منظر رئالیسم به تبیین روابط دو کشور پرداخته‌اند یک خوانش تعارضی بر این رویکرد است زیرا که منازعات پایدار و بحرانهای پی در پی، تابع سازه‌های اجتماعی و هویت‌های متضاد دو کشور بوده نه مفروضات رئالیسم. در ادامه تلاش خواهد شد تا با نیم‌نگاهی به تحلیل‌های سامانه ساخت اجتماعی و نظریه سازه‌انگاری به این سوال پاسخ بدهیم که آیا الگوواره رئالیسم قابلیت تبیین بحران‌های متوالی در روابط دو کشور را دارد؟ یا آیا تجزیه و تحلیل منازعات و باز آفرینی بحران‌ها میان دو کشور با منطق رئالیسم سازگار است؟ پژوهش در سه بخش ارائه می‌شود بخش اول شامل پیشینه و اهمیت پژوهش، نقش و کارکرد چارچوب نظری و بخش دوم بررسی علت جنگ و بحران از منظر رئالیسم اختصاص دارد و در بخش سوم به صورت تحلیلی به عدم قابلیت الگوواره رئالیسم در تبیین بحران میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی می‌پردازیم و در آخر نتیجه‌گیری از پژوهش ارائه خواهد شد.

۱) پیشینه پژوهش:

پژوهش‌هایی زیادی منازعات دو کشور را از منظر رئالیسم مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند که پرداختن به همه آنها در این نوشتار غیر ممکن بوده اما بر اساس مفروضات و رویکردهای رئالیسم می‌توان آنها را به صورت ذیل تقسیم کرد: ۱) آثاری را که، بر هم خوردن توازن قدرت منطقه‌ای بین ایران و عربستان را علت اصلی بحران می‌دانند در این خصوص می‌توان به مقاله «عربستان سعودی و تلاش برای موازنه سازی مجدد در برابر ایران» از یاسر نورعلیوند اشاره کرد. ۲) پژوهش‌هایی که، تلاش ایران برای هژمونی و برتری منطقه‌ای را، محور بحث و بررسی قرار داده‌اند. در این زمینه می‌توان پژوهش‌های «تبیین روابط ایران و عربستان در چارچوب مفهومی جنگ سرد» از نوذر شفیعی و فرهاد قنبری، پژوهشی با عنوان «ایران و عربستان، رقابت بر سر نفوذ منطقه‌ای» از آرمینا آرم، مقاله «ژئوپلیتیک منطقه و روابط ایران و عربستان» از دهشیری و حسینی، کتاب «The Gulf Military Balance: The Conventional and Asymmetric Saudi-Iranian relations since the fall of Saddam Dimension از گُردزمن^۱ محقق آمریکایی، کتاب

1- Anthony H. Cordesman

از فردریک ویری^۱ و دیگران ذکر کرد. ۳) آثاری که، احاله مسئولیت از طرف ایالات متحده آمریکا به عربستان سعودی برای کنترل جمهوری اسلامی ایران را عامل اصلی بحران تلقی و تحلیل کرده اند. از جمله این آثار، پژوهشی تحت عنوان «U.S and Iranian Strategic Competition: Saudi Arabia and The Gulf States» از ماریسا آلیسون^۲ و پژوهشی با عنوان «ایالات متحده و مهارت‌مخاصم در چارچوب احاله مسئولیت» از علی آدمی و مجید دشتگرد را نام برد. ۴) بخشی از آثار نیز، رقابت استراتژی ایران و عربستان را برای تسلط و نفوذ بیشتر در منطقه مبنای بحث قرار داده اند. از جمله این آثار، مقاله، سید محسن آل سید غفور و دیگران تحت عنوان «تیین رقابت استراتژیک جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در یمن» ۵) آثاری که ساختار نظام بین الملل را علت بحران در روابط ایران و عربستان می دانند. در این خصوص می توان به مقاله ای با عنوان «سیاست گذاری موازنه منطقه ای در روابط ایران و عربستان» از عباس مصلی نژاد و مقاله «تحلیل ساختارگرایانه منازعه ایران و عربستان سعودی» از رضا رحمدل، رضا سیمبر و احمد جانسیز و مقاله فیصل الصلابی با عنوان «Iran offensive realism and Saudi foreign policy toward» اشاره کرد. وجه تفاوت و تمایز این پژوهش با پژوهشهای مذکور در خوانش تعارضی و نقد اساسی مفروضات رئالیسم در تجزیه و تحلیل مناسبات دو کشور بوده این پژوهش اساساً کاربرت رئالیسم در تبیین روابط هویت محور دو کشور را با تکیه بر سامانه ساخت اجتماعی و سازه انگاری را زیر سوال برده و نوآوری این مقاله نیز تاکید بر مسائل معناگرایانه و عناصر هویتی به جای علل مادیگرایانه است.

۲) نقش و اهمیت چارچوب نظری:

بی تردید هر نوع کنش انسانی بدون مبانی نظری و مفهومی بی معنی خواهد بود. بر این اساس همه کنشها اعم از کنش فردی، سازمانی و یا کنش دولت‌ها دارای یک مبانی نظری و مفهومی می باشند. از آنجایی که کنش دولت‌ها در سیاست خارجی از اهمیت اساسی و منحصر به فرد برخوردار است برای فهم درست آن، ضرورت دارد تا پژوهشگر بر اساس یک چارچوب نظری مرتبط، کنش‌های مذکور را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهد تا به یک برآیند منطقی و منسجم از آنها دست یابد. در غیر این صورت پژوهشگر در دام اطلاعات خام گرفتار خواهد شد. لذا بدون چارچوب نظری نمی توان فهم و درک روشنی از سیاست

1 -Frederic Wehrey

2 - Marissa Allison



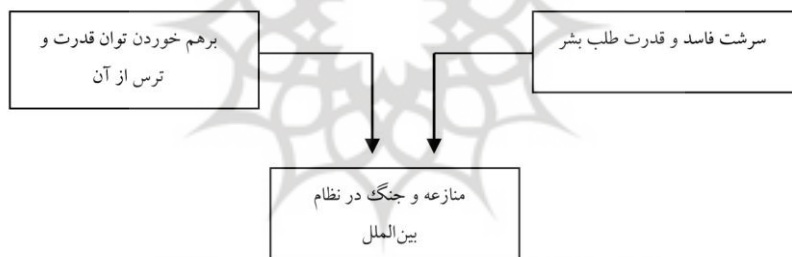
خارجی و رفتارهای بین‌المللی دولت در عرصه نظام بین‌الملل داشت. از این رو انتخاب چارچوب نظری برای تبیین پدیده‌ها و رخداد‌های سیاسی و اجتماعی و بین‌المللی، اولین و اساسی‌ترین گام در ساماندهی یک تحلیل واقع‌بینانه برای هر پژوهشگری محسوب می‌شود. چارچوب نظری را بایستی به گونه‌ای انتخاب کرد که بیشترین تناسب منطقی و منسجم بین اصول و مفروضه‌های نظریه از یک طرف و خصیصه‌های پدیده از طرف دیگر وجود داشته باشد. در واقع، چارچوب نظری بایستی یک پیوند مفهومی و معنایی مشخص بین مساله تحقیق و پرسش‌های محقق ایجاد نموده و ضمن توضیح پدیده‌ها، ارتباط متغیرها را با هم تعیین نماید. (Kivunja, 2018:45) بر این اساس نگارنده بر این باور است که، انتخاب الگوواره رئالیسم به عنوان چارچوب نظری، جهت تبیین روابط میان ایران و عربستان، نمی‌تواند پیوند منسجم و معناداری ایجاد نماید زیرا که این دیدگاه صرفاً به ظاهر منازعات دو کشور نظر دوخته و از ریشه‌ها و بسترهایی که رقابت و منازعه را به یک روند محتوم در روابط آنها تبدیل کرده‌اند غفلت ورزیده است. بدین جهت، این پژوهش در صدد ارائه یک خوانش تعارضی از تبیین رئالیستی منازعات در روابط ایران و عربستان بوده و برای این منظور بجای رئالیسم سامانه نظری ساخت اجتماعی و هویتی را پیشنهاد می‌نماید. در این بخش از پژوهش به تشریح علل و عوامل بحران از منظر سه رویکرد مختلف رئالیسم و مفروضات اصلی هر یک از آنها می‌پردازیم.

۳) منشا جنگ و بحران از منظر الگوواره رئالیسم

۳-۱) علت جنگ و بحران از منظر رئالیسم تاریخی

ماهیت بشر نقطه آغازین نظریه‌پردازی رئالیسم تاریخی و کلاسیک است. (Karpowicz, 2017:3) توسیدید تاریخ نگار آتنی و نویسنده کتاب «تاریخ جنگ‌های پلوپونز» که در اکثر منابع به عنوان نقطه شروع اندیشه رئالیسم مطرح شده در خصوص علت این جنگ و منازعات بین‌الملل به طور عام می‌نویسد: «اولین حقیقت مهمی که در نتیجه جنگ پلوپونز معلوم گردید این بود که هر دو طرف جنگ بدنبال بدست آوردن قدرت بودند، آنها برای اختلاف بر سر دمکراسی یا الیگارش‌ی نمی‌جنگیدن...، جنگ با اختلاف آراء و عقاید و نظریات صحیح یا ناصحیح کاری ندارد، انگیزه اصلی جنگ‌ها، حرص، طمع و شهوت قدرت و تصرف سرزمین‌های بیشتر بوده است... آنچه جنگ را اجتناب ناپذیر ساخت رشد قدرت آتن و هراسی بود که این مسئله در اسپارت ایجاد کرد. (Thucydides, 49:1954) در اندیشه توسیدید بایستی

قدرت طلبی بشر هم علت و هم داور نهایی منازعات در روابط بین الملل تلقی کرد. او علت این جنگ را برهم خوردن توازن قدرت به نفع آتن تلقی کرده است. ماکیاولی دیگر چهره سرشناس رئالیسم کلاسیک می گوید: «بشر نیاز ابدی و سیری ناپذیر به قدرت دارد که تنها با مرگ، پایان می‌پذیرد. (Doherty and Faltzgraf, 2005:157) آنچه از نظر ماکیاولی مهم و با اهمیت است کسب قدرت به هر شیوه ممکن است از طریق «شیر بودن» یا از طریق «روبا بودن». از منظر رئالیسم توجه به هنجارها، فرهنگ و ارزش‌های معنایی بزرگترین بی‌مبالاتی برای دولتمرد تلقی می‌شود. تمرکز ماکیاولی بر مؤلفه قدرت در روابط بین‌الملل تا بدآنجاست که برخی نقطه عزیمت مکتب واقع‌گرایانه سیاست قدرت را، ماکیاولی می‌دانند (Moshirzadeh, 2006:78). برخی نیز بر این باورند که برداشت مدرن از قدرت با هابز آغاز می‌شود (Stewart, 1999:53). هابز دیگر چهره برجسته رئالیسم تاریخی، اساساً انسان را بدسرشت و قدرت طلب و شرور پنداشته و معتقد است که میثاق‌ها بدون شمشیر صرفاً کلماتی بیش نیستند و به هیچ وجه نمی‌توانند جان یک نفر را حفظ کنند (Doherty and Faltzgraf, 2005:157). او بر این باور است که انسان گرگ انسان بوده و جنگ محصول سرشت شریب بشر است. لذا منطبق این رویکرد «جنگ همه علیه همه است» (Wendt, 1999:265) از منظر این نوع رئالیسم تنها قاعده‌ای که می‌تواند صلح را تثبیت و از جنگ پیشگیری کند توازن قوا است. بنابراین دو اصل و مفروض بنیادین رئالیسم تاریخی برای تحلیل و تبیین روابط و منازعات میان دولت‌ها عبارتند از (۱) ماهیت شرور و قدرت طلب بشر (۲) برهم خوردن توازن قدرت. مدل ذیل منطبق رئالیسم تاریخی برای وقوع بحران و جنگ میان بازیگران را نشان می‌دهد.



۲-۳) علت جنگ و بحران از دیدگاه رئالیسم نوین (مورگنتا)

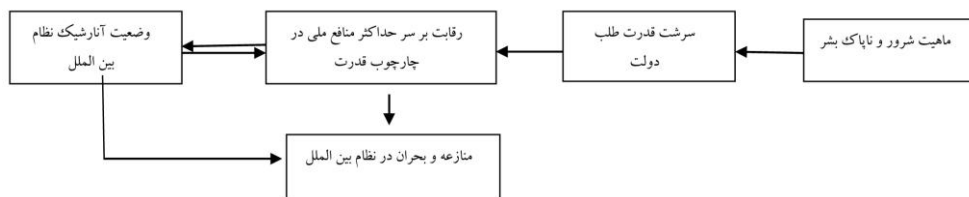
هانس مورگنتا اندیشمند برجسته واقع‌گرای قرن بیستم که از او به عنوان واضع مکتب اندیشه سیاست قدرت



یاد می‌شود بر پایه اصول و مفروضه‌های (۱) ماهیت شرور و قدرت طلب بشر به‌عنوان خاستگاه قوانین سیاست (۲) منافع در چارچوب قدرت (دولتمردان بر اساس مفهوم منافع در چارچوب قدرت تفکر و رفتار می‌کنند.) (۳) منافع به عنوان مفهوم اصلی و کلیدی در چارچوب قدرت مقوله‌ای عینی با اعتبار عام. (۴) اجتناب از اجرای احکام اخلاقی توسط دولتمردان. (۵) پرهیز از برابر دانستن ملی‌گرایی خاص با مشیت الهی (۶) سیاست به عنوان کشمکش بر سر قدرت، به تجزیه و تحلیل سیاست و روابط بین‌الملل می‌پردازد. (Morgenta, 2000: 5-21) او مفروض اصلی رئالیسم کلاسیک یعنی فطرت شرور انسان، را از ماکیاولی و هابز الهام می‌گیرد. از این رو، ماهیت قدرت طلب بشر، مفروض بنیادین مورگنتا را شکل می‌دهد. او برای توصیف شهوت قدرت در انسان، از واژه حیوان سلطه‌طلب استفاده کرده در واقع این بخش از عقاید مورگنتا بازتاب اندیشه‌های ماکیاولی و هابز است. (Jacson and Sorensen, 2010: 72) مورگنتا همانند پیشینیان خود بر این عقیده است که، زمانی که دولت یا لویاتان^۱ شکل می‌گیرد فطرت شریر و تجاوزگر انسان به دولت منتقل در نتیجه دولت برای تامین منافع ملی و کسب قدرت به جنگ برمی‌خیزد. بدین معنی، مورگنتا دولت را نیز به تبع اداره‌کنندگان دارای خصیصه‌های قدرت‌طلبی و خودخواهی فرض کرده از این رو، او یک برداشت انسان‌گونه از دولت دارد و تمام خصیصه‌های قدرت‌طلبی بشر را به دولت نسبت می‌دهد و مدعی می‌شود که داده‌های تاریخی و تجربی این ادعا را کاملاً اثبات می‌کنند. از این جهت است که، کنت والتز، بر این باور است که «واقع‌گرایی سیاسی» بدون نگرش به سرشت انسان ناممکن است (Waltz, 1967: 20). مورگنتا کل سیاست را کشمکش بر سر قدرت تعریف کرده و منافع ملی را نیز بر اساس قدرت تعریف می‌کند و بر این باور است که انگیزه‌ها، ایده‌ها، افکار، اندیشه‌ها و خصوصیات اخلاقی، دینی و ایدئولوژیک دولتمردان در رفتارهای بین‌المللی دولت‌ها اهمیت و اعتبار ندارند و دولت‌ها بدون توجه به رویکردهای اخلاقی و حقوقی، صرفاً در چارچوب قدرت، جهت کسب منافع ملی می‌اندیشند. به طور کلی از منظر الگوواره رئالیسم، منافع ملی راهنما و بن‌مایه اصلی سیاست خارجی دولت‌ها تعریف می‌شود که در چارچوب قدرت، اساساً مقوله‌ای عینی بوده که اعتبار عام دارد و زمان و مکان در آن تاثیری ندارند (Morgenta, 2000: 16). بدین معنی، منافع ملی همانند کوه طور در صحرای سینا آنچنان آشکار است که همگان، بویژه سیاستمداران و دولتمردان باید آن را بشناسند و همواره برای کسب حداکثری آن بکوشند. از این رو تمنای دستیابی به حداکثر قدرت، تمنای عام و همه‌گیر است زیرا که،

1- leviathan

بازی قدرت نیز با حاصل جمع جبری صفر انجام می‌گیرد. لذا آنچه مهم و حیاتی به نظر می‌رسد کسب حداکثر قدرت و یا کسب دستاورد نسبی آن است. اما فرآیند کسب حداکثر قدرت، در نظام آنارشیک بین‌الملل، خود بخود منجر به مسئله و معضل دیگری در روابط بین‌الملل می‌شود که به آن «معمای امنیتی» می‌گویند. بر این اساس، از منظر مورگنتا و سایر نظریه پردازان این رویکرد، رقابت‌ها و منازعات بین‌المللی از جمله منازعات میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی را بایستی محصول کشمکش دولت‌ها بر سر کسب حداکثر قدرت در چارچوب منافع ملی مادی گرایانه تعریف کرد. بنابراین می‌توان علت منازعات و بحرانهای بین‌المللی از دیدگاه این رویکرد با مدل ذیل نشان داد.



۳-۳) منازعه و بحران از منظر نئورئالیسم

نظریه نئورئالیسم ضمن رد رویکردهای رئالیسم کلاسیک و نوین در تبیین سیاست و روابط بین‌الملل دو اصل و مفروض را مطرح می‌کند. (۱) ساختار نظام بین‌الملل و (۲) آنارشیک بودن این نظام. اگر از منظر رئالیسم کلاسیک و نوین سرشت قدرت طلب بشر و خصیصه توسعه طلبی دولت، نقاط عزیمت و تعیین کننده برای تحلیل روابط بین‌الملل بودند، کانون اصلی نظریه نئورئالیسم، ساختار نظام و سیستم آنارشیک آن است. کنت والتزواضع این نوع از رئالیسم، ساختارها را تعیین کننده نوع رفتار دولت‌ها می‌داند و بر این باور است که، محدودیت‌هایی که ساختار بر بازیگران نظام تحمیل می‌کند موجب می‌شود دولت‌ها کنش‌های شبیه به هم داشته باشند و تفاوت‌های اصلی میان آنها را، توانایی‌هایشان تعیین می‌کند (Linklater, 2007:28). از این دیدگاه، همه دولتها با وجود تفاوت‌های فرهنگی، ایدئولوژیکی، قوانین اساسی و تاریخی در نظام بین‌الملل از منطلق یکسانی پیروی کرده و در نتیجه شبیه به هم عمل می‌کنند. بدین مفهوم، طبق این قاعده کمیت و کیفیت محدودیتها و معذوریت‌های سیاست خارجی بر اساس میزان قدرت بازیگران تعیین می‌شود. از آنجایی که اساس اصلی این نظریه بر پاسخ به این سوالات بنیان گذاشته شده

1-Security dilemma



که، چرا دولت‌ها قدرت‌طلبند و خواهان قدرتند؟ و چرا به جنگ مبادرت می‌ورزند؟ والتز معتقد است برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها نمی‌توانیم به ویژگی افراد بشر، دولت‌ها و واحدها متکی باشیم. بر این اساس او معتقد است نظریه‌های تصویر اول (رنالیسم کلاسیک) و تصویر دوم (رنالیسم نوین) که بر اساس ماهیت بشر و ویژگی‌های دولت به تبیین سیاست بین‌الملل می‌پردازند، نظریه‌های تقلیل‌گرا^۱ بوده و نمی‌توانند تبیین مناسبی در روابط بین‌الملل ارائه نمایند. از این رو، رنالیسم کلاسیک و نوین قرن بیستم از دیدگاه والتز از تبیین مناسبات دولت‌ها از جمله ایران و عربستان ناتوان بوده و ادعا می‌کند که ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل است که دولت‌ها را وادار می‌کند تا بدنبال کسب قدرت باشند. بدین معنا او، ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل را مهم‌ترین عامل و انگیزه برای قدرت‌طلبی دولت‌ها می‌پندارد که تجمیع و انباشت قدرت را به عنوان یک نیاز حیاتی بر دولت‌ها تحمیل می‌کند (Dehghani firouzabadi, 2012:34) وضعیت آنارشی در نظام بین‌الملل یک مفهوم کلیدی در همه نظریه‌های روابط بین‌الملل بوده، اما هریک از آنها، بر اساس موضع هستی‌شناسی خود به تعریف خاصی از آن پرداخته‌اند. نظریه‌های خردگرا، به‌ویژه نئورنالیسم، آنارشی را، ویژگی ثابت و تغییرناپذیر نظام بین‌الملل فرض می‌کنند که حاصل آن خودیاری، عدم اعتماد دولتها به همدیگر، توسل به زور و ترس دائمی از جنگ و بحران بوده که تنها از طریق خودیاری و موازنه قوا (در اندیشه والتز) و هژمون شدن (از دیدگاه میرشایمر) احتمال وقوع تهاجم سایر بازیگران کم خواهد شد. بنابراین بدرستی می‌توان گفت از منظر رنالیسم ساختاری، آنارشیک بودن نظام بین‌الملل گره‌گاه اصلی و دال‌بنیادین تمام مباحث مربوط به سیاست و امنیت بین‌الملل است و سایر علل و عوامل بحران‌ساز در روابط بین‌الملل حول این محور در چرخش هستند. از این رو در وضعیت آنارشیک، بازیگرانی که از قدرت متوسط و ضعیف برخوردارند قادر نبوده محیط عملیاتی خود را تغییر دهند و تنها با بهره‌گیری از مفهوم نظام می‌توان به درک درستی از روابط آنها رسید زیرا که آنارشی، اصل نظم‌دهنده به ساختار نظام بین‌الملل است. بویژه در رنالیسم تهاجمی^۲، سیستم با یک آنارشی بدخیم^۳ مواجه است که سنگ بنای سیاست بین‌الملل و شالوده رقابتهای امنیتی بین دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های قدرتمند است (Mearsheimer, 2010:40). از این منظر، نظام بین‌الملل در یک وضعیت ستیز دائمی و منازعه‌ی

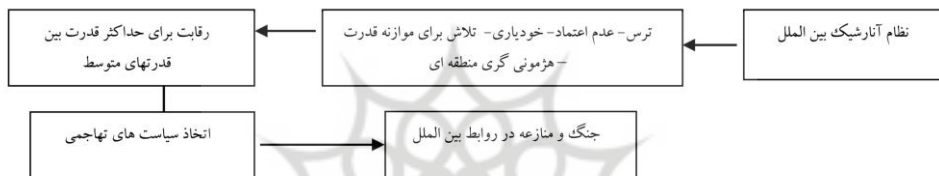
1 - Reductionist Theories

2- Offensive Realism

3 - Malignant anarchy

پایان‌ناپذیر^۱ و قرارداد و امنیت امری نایاب است و نهادهای بین‌المللی نیز قادر نیستند آثار محدود کننده آنارشی بر همکاری میان دولت‌ها را تخفیف دهند. از منظر میرشایمر، اگر صلح را به عنوان وضعیتی تعریف کنیم که در آن آرامش و وفاق حاکم است احتمالاً چنین چیزی اصلاً در جهان وجود نخواهد داشت بدین ترتیب معمای امنیتی^۲ منطق اصلی رئالیسم (تهاجمی) را در نظام بین‌الملل بازتاب می‌دهد. به باور میرشایمر، تا زمانی که وضعیت آنارشی بر جهان حاکم است رقابت امنیتی و معمای امنیتی بر جهان حاکم خواهد بود و نمی‌توان هیچ اقدام ارزنده‌ای در این خصوص انجام داد. بر این اساس، در سیاست بین‌الملل، خدا با کسان است که به فکر خود باشند و به خویش یاری رسانند (Mearsheimer, 2010: 37). در حالی که از منظر الکساندر ونت^۳ آنارشی فاقد منطق ذاتی می‌داند (wendt, 1999: 308-309) که بر اساس انگاره‌ها، فرهنگها و تعاملات بین دولتها نقش آفرینی می‌کند. ونت به سه گونه فرهنگ و به تبع آن به سه نوع آنارشی، هابزی، لاکی و کانتی که به ترتیب مبین دشمنی، رقابت و دوستی هستند اشاره می‌کند. از این رو، معمای امنیتی نیز بستگی به نوع نگاه دو بازیگر نسبت به همدیگر بر ساخته می‌شود (wendt, 1999: 313).

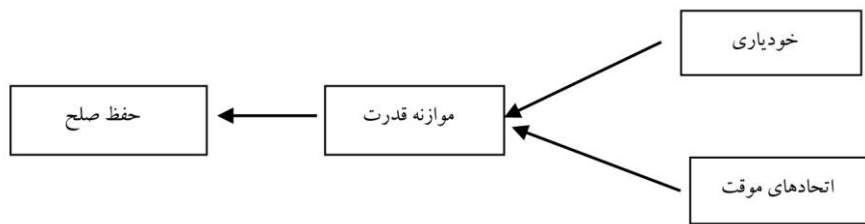
مدل ذیل علل منازعات و بحران‌های بین‌المللی از دیدگاه نئورئالیسم تهاجمی را نشان می‌دهد.



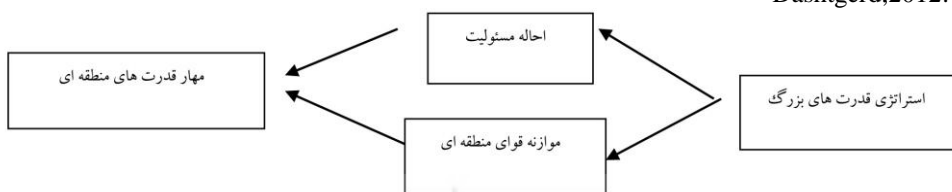
بر اساس دیدگاه رئالیسم تدافعی والتز، تنها موازنه قدرت می‌تواند صلح را ایجاد کند. موازنه قوا برای او آنقدر اهمیت دارد که می‌گوید: «اگر قرار باشد برای سیاست بین‌الملل یک نظریه معین و مشخص وجود داشته باشد، آن نظریه موازنه قوا است» (Mohammadkhani, 2004: 95). از این رو رئالیسم تدافعی یک نظریه محافظه کارانه است که توان تبیین نظامهای انقلابی را ندارد. نظریه موازنه والتز به شکل ذیل بدست می‌آید و عمل می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

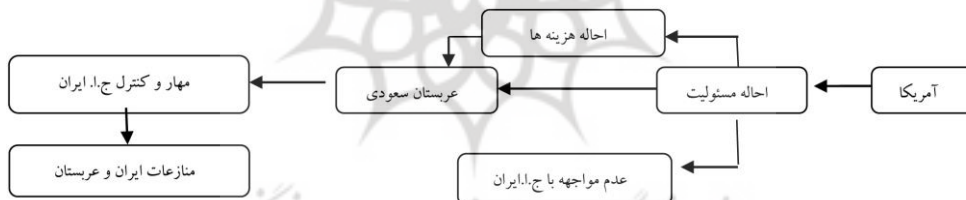
- 1- Endless conflict
- 2-Security puzzle
- 3-Alexander wendt



از منظر نئورئالیسم تهاجمی، قدرت‌های بزرگ نیز برای رسیدن به امنیت مطلق در اندیشه از میان بردن تهدید قدرت‌های بالقوه دیگری هستند که امکان دستیابی به هژمون دارند. بدین مفهوم، هرگاه قدرت‌های بزرگ احساس کردند که یک قدرت متوسط یا بالقوه ممکن است به یک قدرت بزرگ و رقیب تبدیل شود با دو استراتژی احاله مسئولیت و موازنه منطقه‌ای خطوط تهدید را از میان برمی‌دارند. (Adami and Dashtgerd, 2012:4)



بر اساس تحلیل استراتژی احاله مسئولیت که میرشایمر بر آن تأکید دارد ایالات متحده آمریکا مهار جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک رقیب منطقه‌ای به عربستان محول نموده (Adami and Dashtgerd, 2012:7) لذا منازعه و بحران میان دو کشور ناشی از احاله مسئولیت آمریکاست. مدل ذیل کنترل ج.ا.ایران بوسیله عربستان بر اساس استراتژی احاله مسئولیت را نشان می‌دهد.



منبع: برداشت نویسنده

۴) نارسایی الگوواره رئالیسم در تبیین بحران و بازخداد بحران میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی

نگارنده بر خلاف آن دسته از پژوهشگران که بحرانهای مکرر میان دو کشور را از منظر الگوواره رئالیسم مورد آنالیز قرار داده‌اند بر این باور است که علیرغم توانمندی و ظرفیت این الگوواره در تجزیه و تحلیل



بسیاری از تحولات و رخداد‌های بین‌المللی، به دلایل گوناگون که در ذیل بطور اجمال مورد بررسی قرار خواهد گرفت قابلیت کاربست تبیین روابط پر آشوب ایران و عربستان را نخواهد داشت.

۱-۴) فطرت شرور بشر:

مهم‌ترین مفروض رئالیسم تاریخی اصل شرارت بشر است که توسیدید سرسلسله رئالیسم آن را علت جنگ‌های پلوپونزیا و همه جنگ‌های بشر می‌داند تاکید رئالیسم تاریخی و رئالیسم سیاسی بر سرشت فاسد و قدرت طلب بشر (به عنوان علت اصلی جنگ و بحران میان دولت‌ها) تا جایی است که کنت والتز واضح رئالیسم ساختاری، رئالیسم سیاسی بدون توجه به سرشت انسان ناممکن می‌داند (Waltz, 1967:20) از دیدگاه فوق شرارت و فطرت ناپاک بشر را بایستی علت اصلی منازعه، جنگ و بحران میان دولت‌ها از جمله منازعات جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی تلقی کرد. این در حالی است که در خصوص سرشت بشر سه دیدگاه کلی وجود دارد: ۱) دیدگاهی که به فطرت و سرشت نیک بشر باور دارد. این یک دیدگاه هنجاری و ارزش محور است که از ادیان الهی یهودیت، مسیحیت و اسلام نشأت گرفته و مکاتب و مذاهب بودا و کنفوسیوس نیز بر آن تاکید دارند. علاوه بر ادیان و مذاهب مذکور، فلاسفه و اندیشمندان بزرگ از قبیل کانت، لاک، روسو، هیوم و... از جمله باورمندان به سرشت نیک بشر می‌باشند. ۲) دیدگاه دوم دیدگاهی است که سرشت بشر را همانند آئینه صاف می‌پندارد و آن را مستعد هم خیر و هم شر می‌داند. ارسطو، مارکس، اسپینوزا، سارتر، نیچه و بسیاری از اندیشمندان بزرگ طرفداران این دیدگاه هستند. ۳) دیدگاه سوم شامل برخی از زیست‌شناسان و بعضی از نظریه‌پردازان رئالیست از جمله توسیدید، ماکیاولی، هابز و مورگنتا است که با نگاهی تجربی، فطرت بشر را شرور و ناپاک تلقی می‌کنند. ایده اولیه این نظریه از توسیدید است. توسیدید یکی از فرماندهان شکست خورده جنگ‌های سی ساله «پلوپونزیا» بین دو دولت شهر یونان یعنی آتن و اسپارت است که بواسطه شکست‌هایش تبعید می‌شود و در دوره تبعید به نگارش تاریخ جنگ‌های مذکور پرداخته و ایده شرارت بشر را به عنوان علت این جنگ‌ها مطرح می‌کند. از این رو، به نظر می‌رسد که زمینه شکل‌گیری دیدگاه «شرارت ذاتی بشر»، در دوره‌ای پراز هرج و مرج و جنگ و گریز از تاریخ یونان باستان صورت گرفته است. ماکیاولی و هابز دو چهره برجسته رئالیسم که ایده توسیدید را اقتباس کرده‌اند نیز در دوره پر از خوف و خطر در جوامع ایتالیا و بریتانیا می‌زیسته‌اند. دوره حیات ماکیاولی مملو از جنگ و ناامنی، بی‌ثباتی، بی‌بندوباری پاپ‌ها، زورآزمایی پادشاهان و پاپ‌ها بوده است تا جایی که امنیت بزرگترین آرزوی ماکیاولی بوده که به منظور کسب آن ناچار می‌شود رهنمودهای «خشن و درنده‌خو بودن» و یا احکام ضد بشری «دشمنان را بکش و اگر می‌توانی دوستانت را



نیز هم^۱ برای حاکم تجویز می‌کند. به گونه‌ای که صدور این احکام، از او چهره‌ای ساخته است که او را معلم شیطان خطاب کنند. هابز دیگر چهره معتقد به شرارت شرور و فاسد بشر نیز، در دوره جنگ‌های داخلی انگلستان متولد می‌شود جنگ‌ها و کشت و کشتارهایی که زمینه بدبینی به فطرت انسان را در جامعه مذکور القا کرده و رعب و وحشت را بر اتباع آن کشور حاکم ساخته بود. بنابراین، به نظر می‌رسد ایده شرارت پلید و شرور انسان زاینده زمین‌های اجتماعی هراس‌انگیز و فراگردها و پویش‌های ترسناک جوامع مذکور و ایده پردازان فوق‌الذکر بوده است و مبنای فلسفی و انسان‌شناسی نداشته لذا فاقد و جاهت علمی جهت تبیین منازعات جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی است.

۴-۲) دولت شرور و قدرت طلب:

مورگنتا چهره برجسته الگوواره رئالیسم در قرن بیستم با اقتباس ایده فطرت فاسد و قدرت طلب بشر از اندیشمندان پیشین رئالیسم، بر این باور است که، انسان‌های شرور و قدرت طلب، دولت‌ها را می‌سازند و رهبری می‌کنند و دولت‌ها نیز شرور و قدرت طلبند. او شرارت دولت‌ها را یک امر ذاتی تعریف کرده زیرا روابط دولت‌ها را همان روابط افراد در سطحی وسیع‌تر می‌بیند و به منظور فهم رفتار دولت‌ها از رفتار فردی برای تبیین استفاده می‌کند (Asadi, 2000: 229). بر این اساس، بحران و منازعات متعدد و پی‌در پی میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی را بایستی محصول فطرت شرور و قدرت طلب رهبران و دولتمردان و به تبع دولت‌های آنها تلقی کرد. بعید به نظر می‌رسد که براحتی بتوان جمهوری اسلامی را دولت شرور و قدرت طلب که خارج از قواعد و نهادهای بین‌المللی اقدام می‌کند فرض کرد. این دولت از ابتدا بر خلاف گفتمان‌های ایران هراسی حسن همجواری را نسبت به همه همسایگان داشته پادشاهان سعودی و همچنین دولت سعودی اساساً سیاستها و راهبرهای محافظه کارانه داشته و شاید شخصیت احساساتی و عجول بن سلمان که با تکاپوی بی رحمانه در به راه انداختن جنگ علیه حوثیان یمن بیش از هر چیز پژواک و پیچیدگیهای یک روایت داخلی باشد. افزون بر این، برخی یکی از زمینه‌های جنگ علیه حوثی‌های یمن، موازنه هویتی بین جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی تحلیل نموده (Naderi, 2021: 230) سعودی‌ها نیز هدف اولیه جنگ را، مهار قدرت حوثی‌ها به عنوان نیروی نیابتی ایران اعلام داشتند. به نظر می‌رسد سعودی‌ها با انگیزه هویتی و رهنامه ضد ایرانی و شیعه ستیز وهابیت

1- kill your enemies if you can kill your friends too.

اقدامات همه جانبه علیه محور مقاومت و جنگهای نیابتی علیه جمهوری اسلامی ایران را دنبال کرده نه بر اساس شرارت حکام و دولت‌شان. اساساً نمی‌توان بر پایه این مفروض غیر علمی و غیر انسان‌شناسانه به تحلیل منازعات دو کشور پرداخت زیرا بحرانها بر خلاف نظر مورگنتا و ثورنالیستها تابع مجموعه‌ای از عوامل و زمینه‌های خاص دو کشور بوده و منافع ملی و سیاست خارجی نیز هر یک از آنها نیز تابع ادراکات سیاستگذاران از ارزشها، هنجارها و هویت‌ها و نقش‌های هویتی و همچنین ناشی از نوع شخصیت رهبران و فرهنگ و ایدئولوژی و شرایط داخلی آنهاست.

۳-۴) ساختار نظام:

از دیدگاه نئورئالیسم، منازعه و بحران میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان را بایستی صرفاً به علت ساختار نظام تلقی کرد. زیرا که از منظر این رویکرد ساختار آنارشیک نظام از قدرت علی بر خوردار بوده و همه رخدادهای بین‌المللی بواسطه این ساختار آنارشیک شکل می‌گیرند و بدون توجه به ساختار امکان فهم سیاست بین‌الملل وجود نداشته نئورئالیسم در صدد است تا یک سبب برای همه منازعات بین‌المللی تجویز کند، هر نگاه دیگری را تقلیل‌گرا انگاشته و به نوعی «فتیشیسم» و بت‌انگاران در تبیین سیاست بین‌الملل دچار شده است. جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی دو بازیگر هویت‌گرا در منطقه بوده که همدیگر را بر اساس تضادهای هویتی همانند مذهب، فرهنگ مسائل تاریخی و قومی و سایر عناصر هویتی به عنوان «غیر» و «دشمن» تعریف کرده غیریت‌سازی سعودی‌ها به حدی است که حتی بخشی از شهروندان خود که همکیش با ایران بوده را به عنوان «غیر» تعریف کرده و رفتار و روابط با آنها تحت شعاع مناسبات با ایران قرار داده در این خصوص می‌توان به اعدام شیخ نمر اشاره کرد. شیرین هانتر تحلیلگر آمریکایی ایرانی تبار در این خصوص اعدام شیخ بر این باور است که این اعدام هیچگونه منفی برای سعودی‌ها نداشته و آنها باهدف تحریک ایران دست به این کار زدند (Hanter, 2016:5). واکنش‌های جمهوری اسلامی نیز بر پایه هویت مذهبی صورت گرفت. در واقع برهمکنش‌های هویت‌گرایانه دو طرف منجر به اوج بحران و قطع روابط طولانی مدت دو کشور گردید. آیا نئورئالیسم میتواند با تمرکز بر ساختار نظام این موضوع را تحلیل نماید؟ ما چه نقشی را می‌توانیم برای ساختار نظام در این بحران قائل شویم؟ در مسائل حمایت از فلسطین، محور مقاومت و حج و حواشی آن هم که همواره کشمکش‌ها و بحران آفرین بوده هم ساختار نظام حرفی برای گفتن نداشته بنابراین دو کشور بر خلاف نئورئالیسم نه تنها «توپ بیلبارد» یا «جعبه سیاه» نبوده بلکه کنشگران فعالند که بر اساس سازه‌های اجتماعی و هویتی، ادراکات و ویژگیهای رهبران و سیاستمداران به برهم‌کنش‌های هویت‌گرایانه و تقابلی می‌پردازند و اساساً نمی‌توان مکانیسم‌ها و



پویایی‌های داخلی آنها را نادیده گرفت. اگرچه این پژوهش، منکر تاثیر نبود یک قدرت فائقه و حاکمیت جامعه جهانی در سیاست، امنیت و سایر ابعاد مختلف حیات اجتماعی نظام بین‌الملل نبوده و نیست اما همانطوری که سازه‌انگاران می‌گویند آنارشیستیک بیش از آنکه یک متغیر علی و مستقل باشد یک متغیر وابسته است و اثرگذاری آن تابع بافت‌ها و ساخت‌ها و نوع فرهنگ و نگاه بازیگران به همدیگر است.

۴-۴) جنگ قدرت: از منظر رئالیسم منازعه و بحران میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی ناشی از جنگ قدرت است. در حالی که رقابت خصمانه، جنگ‌های نیابتی و هرآنچه تحت عنوان جنگ قدرت میان دو کشور است خود ناشی از مسائل دیگر و دارای دلایل متعدد، ریشه‌های متنوع و ابعاد مختلف و گوناگون بوده که بسیار فراتر و عمیق‌تر از مفروض ساده رئالیسم است. منازعات عدیده دو کشور همانند کوه یخی است که صرفاً صورت ظاهری از تعارضات را نشان می‌دهد در حالی که آنچه حجم و شکل کوه یخ (نوع تعارضات) را تعیین می‌کند لایه‌های زیرین آن بوده لذا صورت ظاهری کوه یخ را بایستی تابع لایه‌های پنهان آن فرض کرد. لایه‌هایی که هر یک در تضاد با هم برساخته شده و پنداره دشمن را در دو سوی خلیج فارس خلق نموده است. جامعه سعودی اغلب از منظر وهابیت جامعه ایران را می‌شناسد. به عبارتی وهابیت به همراه قومیت عرب، موتور معناساز و مهم‌ترین ملاک و معیار برای تعریف ایران به مثابه دشمن است. این ایدئولوژی به عنوان دکترین معنوی آل سعود و منبع مشروعیت بخش این رژیم یکی از منابع مؤثر رژیم سعودی در سیاست‌گذاری خارجی علیه ایران است (Naderi, Ahmadian).

(Daneshnia, 2021:153) از طرفی جمهوری اسلامی ایران نیز از طریق اسلام سیاسی، جامعه، دولت، سیاست‌ها و راهبردهای عربستان سعودی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. بدین معنی شناخت آنها از همدیگر از مسیری صورت می‌گیرد که به جای تعامل به تقابل و بن بست می‌رسد. هر یک از آنها از دریچه ایدئولوژی‌های ناهمخوان همدیگر را می‌شناسند و تخطئه می‌کنند. هر یک به سپهر و ساحت الهام‌بخشی جهان اسلام چشم دوخته و «طرحواره‌ای» در خود پیشوایی جهان اسلام برساخته و در مسائل مختلف جهان اسلام با رویکردهای متعارض به منازعه پرداخته لذا منازعات که به عنوان جنگ قدرت توسط برخی از پژوهشگران مورد تحلیل قرار گرفته، تابع موارد مذکور و سایر عناصر اجتماعی و هویتی متضاد بوده که از دید رئالیسم ناپیدا است.

۴-۵) توازن قدرت: توازن قدرت مورد نظر توسیدید که به عنوان علت جنگ‌های پلوپونزیا مطرح شده یکی از مفروضات رئالیسم در تبیین جنگ و بحران است. بدین معنی منازعات ایران و عربستان بواسطه برهم خوردن توازن قوا در جریان بوده عده‌ای از پژوهشگران نیز برای تبیین بحرانها میان جمهوری اسلامی

ایران و عربستان به این فرض تکیه نموده و بر این باورند که سقوط صدام و تسلط ایران بر عراق و همچنین نفوذ ایران در سوریه، لبنان، یمن موجب برهم خوردن توازن قدرت در منطقه شده لذا دولت سعودی جهت برقراری مجدد توازن قدرت منطقه‌ای با جمهوری اسلامی ایران درگیر است. در ارتباط با توازن قوا و برهم خوردن آن، رئالیسم توضیح نمی‌دهد که قاعده برهم خوردن توازن قوا میان چه بازیگرانی موجب منازعه، جنگ و بحران می‌شود؟ رئالیسم به یک فرض کلی به عنوان علت جنگ و منازعه متوسل شده که در ارتباط با مناسبات بسیاری از بازیگران از جمله ایران و عربستان نارسا و نادرست به نظر می‌رسد. زیرا که نفوذ ایران در عراق، سوریه، لبنان و یمن بر اساس عناصر هویتی و ایدئولوژی مذهبی صورت گرفته در واقع محور وحدت این کشورها هویت پایه بوده، گذشته از این رقابت ایران و عربستان وابسته به ادراکات و معنای بازی است که درگیر آن هستند توزیع قدرت اهمیت دارد اما این بازی برای دوستان یک چیز است و برای دشمنان چیزی دیگر، برای دوستان یک بازی اطمینان بخش است اما برای دشمنان یک بن بست. ایران و عربستان از طریق ایدئولوژی‌های هم ستیز و فرهنگ و قومیت‌های ناساز با پیشینه خصومت تاریخی همدیگر را به مثابه دشمن تعریف کرده و به گونه‌ای فرهنگ شبه‌هابزی بر مناسبات خود حکمفرما ساخته‌اند. از این رو سعودی‌ها هر کنش منطقه‌ای ایران با فرض تهدید امنیت هستی‌شناختی خود تلقی کرده و از طریق جنگهای فرقه‌ای و با مساعدت و همیاری غربی‌ها با راهکار و رهنامه‌های تقابلی پاسخ می‌دهند. به نظر می‌رسد اقدامات سعودی‌ها پیش از آنکه در جستجوی توازن قدرت تلقی شود بر اساس مدل‌های ذهنی و ادراکات نخبگان قدرت و دیانت و با دیدگاه پان عربیسم ضد ایرانی است. افزون بر این عربستان از ابتدای شکل‌گیری در ۱۹۳۲م فاقد قدرت نظامی (اساس قدرت از دیدگاه رئالیسم) بوده و در هیچ زمانی از توازن قدرت با ایران برخوردار نبوده که تلاشهای فرقه‌گرایانه این کشور علیه ایران در راستای تلاش برای توازن مجدد قدرت مورد بحث قرار گیرد. درست است که دولت سعودی از ذخایر و قدرت پترودلارهای بالایی بهره می‌برد اما تاکنون نتوانسته این پتانسیل عظیم را به قدرت نظامی تبدیل نماید حتی برای تامین امنیت داخلی و خارجی خود نگاه به بیرون یعنی آمریکا دارد. از این رو، منازعات دو کشور به واسطه توازن قوا منطقی به نظر نمی‌رسد. حتی اگر پذیرفته شود که منازعات در راستای توازن





قوا بوده ادراکات ناشی از تهدید دشمن (با تعریف هویتی) زمینه ساز آن است.

۶-۴) **احاله مسئولیت:**رنالیسم تهاجمی بر این نظر است اگر یک قدرت بزرگ مورد تهدید یک بازیگر متوسط قرار بگیرد قدرت بزرگ بر اساس استراتژی احاله مسئولیت، مهار بازیگر تهدید کننده را به یک بازیگر سوم محول می‌نماید. این استراتژی توسط قدرتی که از مسئولیت فرار می‌کند و سعی دارد کشور دیگری را وادار کند که هزینه‌های ایجاد موازنه و یا جنگ محتمل با یک مهاجم را به عهده گیرد اجرا می‌گردد در حالی که خودش در حاشیه باقی می‌ماند (Mearshimer, 2000: 177) احاله مسئولیت به عنوان یک چارچوب نظری جهت تبیین روابط بحرانی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی مورد استفاده برخی از تحلیل گران قرار گرفته است. این استراتژی بدین معناست ایران یک چالشگر نظام همزمنی آمریکا بوده و ایالات متحده مسئولیت مهار جمهوری اسلامی ایران را به عربستان سعودی محول نموده (Adami, and Dashtgerd, 2012: 7). تا خودش در حاشیه قرار گرفته و هزینه مهار را بر عربستان واگذارد. طرح این استراتژی برای تبیین مخاصمات دو کشور سوالات زیادی ایجاد می‌کند که پاسخ مستدل به این سوالات، فرض احاله مسئولیت را با بن بست مواجه و آن را از لحاظ نظری و عملی غیر منطقی می‌نمایاند. از جمله این که، آیا ایالات متحده آمریکا از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون از مواجهه مستقیم نظامی، سیاسی، اقتصادی و غیره با جمهوری اسلامی ایران پرهیز نموده و در حاشیه باقی مانده است؟ یا اینکه ایالات متحده بیش از هر کشوری در جنگ مستقیم نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی با ایران بوده است؟ آیا ایالات متحده از مسئولیت کنترل و مهار جمهوری اسلامی فرار نموده و مسئولیت آن را به عربستان واگذار نموده است؟ آیا عربستان قدرت کافی برای مهار جمهوری اسلامی ایران را دارد تا ایالات متحده کنترل ایران را به عربستان واگذارد؟ به نظر می‌رسد که پاسخ به این سوالات بسیار ساده و نیاز به استدلال زیادی ندارند. قطعاً مواجهه سیاسی و نظامی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران از ابتدا تا کنون از دید هیچ محقق و پژوهشگری و حتی مردم عادی سراسر جهان پنهان نمانده است و موارد عدیده‌ای از رویارویی نظامی مستقیم آمریکا علیه ایران در اذهان مردم جهان ثبت شده است. حمله نظامی آمریکا به ایران معروف به عملیات طیس، حمله به دو سکوی نفتی ایران و شهادت دهها نفر از پرسنل آنها، ساقط کردن هواپیمای مسافربری و شهادت سردار سلیمانی فرمانده سپاه قدس و موارد دیگر بیانگر مواجهه مستقیم با ایران بوده و هزینه آن را نیز متحمل شده است. افزون بر این، بر اساس این استراتژی ایالات متحده بایستی مهار جمهوری اسلامی را به یک قدرت مؤثر که توانایی مهار ایران را داشته باشد محول نماید تا خودش در حاشیه باقی بماند. این درحالی است که عربستان بعد از جنگ دوم جهانی امنیت

خود را در قبال تامین انرژی به آمریکا و غرب سپرده و برای تامین ابعاد امنیت داخلی و خارجی نگاه به بیرون داشته است. لذا این کشور علیرغم بهره گیری از نفت به عنوان یک سلاح استراتژیک مؤثر علیه ایران و داشتن تجهیزات و تسلیحات بسیار مدرن و زرادخانه عظیمی از سلاح‌های بسیار پیشرفته آمریکایی فاقد قدرت لازم نظامی برای مهار جمهوری اسلامی ایران بوده و کماکان از لحاظ نظامی ضعیف و ناتوان است. این در حالی است که، از منظر رئالیسم ساختاری که بر ایده و راهکار احاله مسئولیت تأکید دارد قدرت در سیاست بین‌الملل عمدتاً محصول نیروی نظامی یک دولت است. قطعاً آمریکایی‌ها بیش از هر دولت دیگری از قدرت نظامی ناکارآمد و ناکافی (ضعف و عدم توانمندی نظامی) سعودی‌ها برای مهار جمهوری اسلامی ایران مطلع بوده و منطقی به نظر نمی‌رسد که مهار ایران را به دولت سعودی که فاقد قدرت نظامی است، محول نمایند. شاید عکس این قضیه صحیح‌تر به نظر برسد که عربستان در مهار جمهوری اسلامی ایران از ایالات متحده آمریکا سواری مجانی می‌گیرد. مضافاً این که، موضوع همکاری و هم‌افزایی اقدامات سعودی‌ها و آمریکایی‌ها علیه جمهوری اسلامی می‌تواند در راستای اقدام علیه دشمن مشترک آنها مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد نه استراتژی احاله مسئولیت، زیرا که نه عربستان مطیع محض آمریکا بوده و نه قدرت و توانایی یک بازیگر مهار کننده دارد. بطور کلی اجرای استراتژی احاله مسئولیت از هر نظر هم برای ایالات متحده و هم برای عربستان به گونه‌ای «قمار غیر مسئولانه» بوده و به معنای باخت تصور می‌شود. فلذا تبیین بحرانهای پی در پی جمهوری اسلامی ایران با عربستان سعودی بر پایه این فرض از استدلال منطقی برخوردار نبوده و با واقعیت‌های رئالیسم همخوان نمی‌باشد.

۷-۴) منافع ملی: منافع ملی مفهوم اصلی و کلیدی در رئالیسم است که در چارچوب قدرت، مقوله‌ای عینی است که اعتبار عام دارد (Morgenta, 2000: 16) در واقع از منظر رئالیسم، مفهوم منافع ملی چراغ راهنمای سیاست خارجی بوده که همواره همانند کوه طور بر همگان بویژه بر سیاستمداران و دولت‌مردان آشکار بوده و به عنوان اصل عام و خدشه ناپذیر به دولت‌ها کمک میکند تا بر اساس آن بی‌اندیشند و عمل کنند. رئالیسم در چارچوب مفهوم دولت-ملت دارد یک فرض عام به نام منافع ملی تعریف می‌کند که صرفاً در چارچوب قدرت و ثروت معنا پیدا کرده در حالی که منافع ملی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی خارج از چارچوب رئالیسم تعریف می‌شود و با پیچیدگی‌های خاص خود تابع خصیصه‌های اساسی اجتماعی و انگاره‌های ایدئولوژیکی بوده و در برخی از گفتمانهای جمهوری اسلامی ایران منافع و اهداف سیاست خارجی بر حسب مصالح و منافع اسلامی تعریف شده یعنی ارزشها و نیازهای اساسی امت اسلام که منشا و خاستگاه ملی نداشته بر منافع ملی اولویت یافته است. برخی از رهبران دو





کشور منافع امت اسلام را بر منافع ملی ترجیح داده و یا در اهداف سیاست خارجی بر مفاهیمی همچون «امت واحده» و «امت عرب» تاکید داشته و عملاً مرزهای ملی نادیده گرفته شده در واقع دو کشور با اهداف فرا دولت-ملت به تعیین و تفسیر منافع ملی خود می‌پردازند و آن را در چارچوب آرمانهای اخلاقی، الهی و ایدئولوژی‌های مختص به خود تعریف کرده این تعاریف دارای منطقی خاص خود بوده و از منطبق رئالیسم پیروی نکرده و با معیارهای رئالیستی بی‌مبالاتی محسوب می‌شوند. افزون بر این در منازعات و بحرانها نه تنها حداقلی از منافع ملی تامین نشده بلکه بسان سیاه چاله‌ها منافع ملی (با تعریف رئالیسم) دو کشور و برخی از کشورهای کوچک غرب آسیا را در خود می‌بلعد. در حالی که روابط دوستانه آنها توانسته منافع ملی آنها تامین و تقویت نماید. بر این اساس، منازعات و بحرانهای دو کشور در تعقیب منافع ملی رئالیستی پیوند مفهومی و منطقی وجود نداشته تا با استفاده از این مفروض به تبیین بحرانها پرداخته شود.

۸-۴) خاورمیانه کانون منازعات هویتی: بر اساس سامانه ساخت اجتماعی و نظریه سازه‌انگاری محیط اعم از داخلی و بیرونی زمینه‌ساز برساختن واقعیت‌ها است. عموماً منازعات خاورمیانه (به عنوان محیط بیرونی ایران و عربستان) بر سر هویت‌های ناساز است نه بر اساس منافع ملی. این منطقه از چندین دهه پیش به کانون تعارضات هویتی تبدیل شده، محیطی نسبتاً کوچک اما مملو از بحران‌های دامنه دار و بزرگ است به گونه‌ای که و بحران‌های متوالی به یکی از جنبه‌های جوهری سیاست و امنیت در این منطقه تبدیل شده که در تمام درگیریهای هویتی این منطقه، ایران در یک سوی آن و عربستان در سوی مقابل است. به نظر می‌رسد مناسبات دو کشور یک نسبت دیالکتیکی با نزاعهای اجتماعی و هویتی غرب آسیا داشته بدین معنی منازعات غرب آسیا هر یک به نحوی منازعه را در روابط دو کشور تولید کرده و از طرفی بحرانهای ایران و عربستان تخصیفات هویتی (قومی، مذهبی و...) این منطقه را بازتولید می‌نمایند. این در حالی است که، رئالیسم درک درستی از ادراکات مبنی بر تهدید هستی شناختی دولت سعودی از جبهه مقاومت و یا رابطه دو سویه تخصیفات هویتی خاورمیانه با بحرانهای میان ایران و عربستان نداشته و عملاً از ارائه یک تحلیل علمی در این خصوص ناتوان است.

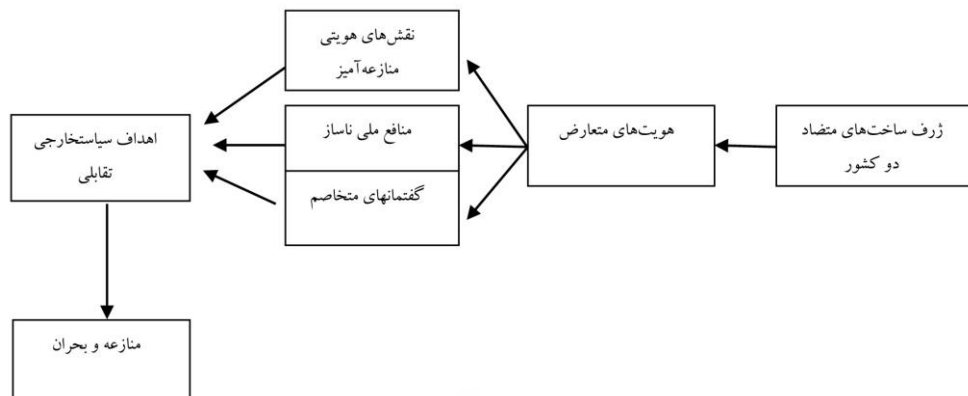
۵) نتیجه گیری:

جمهوری اسلامی ایران و پادشاهی سعودی بر پایه ماهیت‌های متضاد بر ساخته شده، لذا اصول،

منافع، اهداف و راهبردها و برهمکنشهای سیاست خارجی شان بر پایه این تضادها و ادراکات ناهمسوی ناشی از آنها ترسیم شده است. جمهوری اسلامی ایران و پادشاهی سعودی دو ساخت متعارض داشته از این رو اتحاد آنها به عنوان «اتحاد تضادها» امری بسیار بعید و یا در صورت تحقق بسیار موقتی و زودگذر خواهد بود، زیرا که تضادها ایده تهدید و منطق دشمنی میان آنها بر ساخته و همانظوری که الکساندر ونت بیان میدارد مهم نیست دولت‌ها تهدیدی علیه همدیگر هستند یا نه، زیرا هنگامی که منطق دشمنی شروع می‌شود دولت‌ها به نحوی عمل می‌کنند که همدیگر را به تهدید وجودی مبدل می‌سازند. این عمل موجب هم ایستایی تصاویر دشمن و تداوم فرهنگ آناژشی هابزی و در مراحل بعدی به اصل دشمن سازی در سیاستگذاری های دو کشور تبدیل شده و آغاز این روند به نزاعهای کلامی رهبران دینی دو کشور بر سر مسائل جهان اسلام از جمله حج و مسئله برائت از مشرکین صورت گرفت. کنشهای کلامی مخاصمه آمیز هر روز گسترش یافت. امام خمینی نظامهای پادشاهی را مخالف اسلام اعلام کرد از آن طرف شیوخ سعودی، امام خمینی را تکفیر کردند. در نتیجه جنگ سردی نه بر سر منافع ملی رئالیستی، تمامیت ارضی، رقابت استراتژیک و یا توازن قوا بلکه بر سر معناهای متعارض و واقعیت‌های معکوس میان دو کشور شکل گرفت. هر یک از آنها دیدگاه خود را حقیقت مطلق فرض کرده و این ستیزهای گفتاری را به عنوان یک رسالت الهی تلقی نموده زیرا که جمهوری اسلامی از منظر اسلام سیاسی و مذهب شیعی به عنوان اسلام ناب محمدی، پادشاهی سعودی را ارزیابی نموده و دولت سعودی نیز از دریچه اسلام سنتی بویژه وهابیت به عنوان تنها ترجمان راستین از اسلام ایران را قضاوت کرده. بدین سان نزاعهای هویتی بستر منازعات ماندگاری را فراهم ساخت که به انحاء مختلف و دلایل گوناگون بازنمایی شده و الگوی «منازعه»، منازعه می‌آورد را بر روابط آنها حکمفرما کرد. مناسبات دو کشور حسب ضرورت‌های استراتژیک گاهی میل به سازش و تساهل پیدا می‌کند اما پس از یک دوره کوتاه و کاهش اهمیت ضرورت‌های استراتژیک و عدم حصول دستاوردهای مورد نظر، که خود متأثر از ژرف سازه‌های متعارض است، منازعه و بحران همانند یک بیماری بدخیم مجدداً عود می‌کند. رئالیسم با نادیده گرفتن ژرف ساختهای اجتماعی-هویتی متعارض دو کشور نمی‌تواند یک پیوند مفهومی و یک تناظر و تناسب منطقی با زمینه‌های منازعه و بحران در روابط دو کشور برقرار نمایند. به عبارتی آنچه بستر منازعه و بحران در روابط دو کشور ایجاد می‌کند از دیدگاه رئالیسم نادیده انگاشته و با روش شناسی تجربی بر ظاهر رقابتها، منازعات و جنگهای نیابتی دو طرف تمرکز نموده در حالی که از لایه‌های زیرین که زمینه‌ساز منازعات بوده غفلت ورزیده بنابراین کاربست این نظریه جهت تبیین منازعات دو کشور ما را با یک نتیجه‌گیری غیر علمی مواجه می‌سازد. از این رو، سامانه



ساخت اجتماعی و نظریه سازه‌انگاری بیش از هر چارچوب نظری دیگری جهت تحلیل بحران در روابط دو کشور تناسب بیشتری داشته که در نمودار ذیل به روشنی زمینه برساخته شدن بحران از منظر این سامانه نظری را نشان می‌دهد. میان دو کشور را نشان می‌دهد و تا زمانی که سیاست خارجی دو کشور بر محور این تضادها و تعارضات اجتماعی و هویتی می‌چرخد، روند دوستی‌ها ناپایدار و جریان منازعات ماندگار خواهد بود.



References

- Adami, Ali & Dashtgerd, Majid.(2018). The United States and Hostile Containment in the Framework of Delegating Responsibility, *Quarterly Journal of Strategic Policy Studies*, Vol. 1,N.3, pp.1-28 [in Persian].
- Alsulaib,Faisal.(2020). *Offensive realism and Saudi foreign policy toward Iran*, Konrad-Adenauer-Stiftung e. V.Policy Report No.14.pp1-4. [in English].
- Al.S.Ghafoor, Seyed Mohsen & Kazemi, Ehsan & Mousavi Dehmourdi, Seyed Mohammad. (2014). Explaining the strategic competition between the Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia in Yemen. *Foreign Policy Quarterly*, Vol.29, N. 2, pp. 145-167. [in Persian].
- Arm, Armina. (2015). Iran and Saudi Arabia compete for influence in the Middle East, *Policy Quarterly*, Vol.3, N. 9, pp. 73-81. [in Persian].
- Asadi, Ali Akbar. (2010). Realism and competing approaches to politics. *Strategy Quarterly*, Vol.19 N. 56, pp. 223-253. [in Persian].
- Capeland, Dale C.(2000). the constructivist challenge to structural realism. *international security*,vol.25,N.2,pp187-212. [in English].
- Clegg,R. Stewart. (2000). *Power frameworks*" translated by Mustafa Younesi, Tehran: Research Center for Strategic Studies. [in Persian].
- Cordsman,Anthony & Bryan Gold. (2014).*The Gulf Military Balance,The Conventional and Asymmetric Dimension*,Washington,DC at: <https://www.ebay.com/itm/394848472301.1402/2/21>[in English].
- Cordsman,Anthony.(2015).*The true nature of the -Saudi succession crisis*.Washington DC : center for strategic international studies. [in English].



- Dehghani Firouzabadi, Seyed Jalal. (2010). *Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Samt Publications. [in Persian].
- Dehghani Firouzabadi, Seyed Jalal. (2013). "New Realism and Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran", *Foreign Policy Quarterly*, Vol.26, N. 1, pp. 31-54. [in Persian].
- Doherty, James and Faltzgraf, Robert.(2012). *Conflicting Theories in International Relations*, translated by Vahid Gerghiri and Alireza Tayeb, Tehran: Nash Qoms. [in Persian].
- Deshiri, Mohammad Reza, Hosseini, Seyyed Mohammad Hossein. (2015). "Zeopolitics of the region and relations between Iran and Saudi Arabia" *Foreign Relations Quarterly*, Vol. 8 4321, N. 1, pp. 111-143. [in Persian].
- Emerson, New and others. (2012). *Balance of power: stability in the international system*, translation, Institute of Strategic Studies, Tehran: Institute of Strategic Studies. [in Persian]
- Hanter,Shireen.(2016). *The Real Reason Why Saudi Arabia Executed Sheikh Nimr*. At: [https:// lobellog.com /the-real-reason-why-saudi-arabia-executed-sheikh-nimr/](https://lobellog.com/the-real-reason-why-saudi-arabia-executed-sheikh-nimr/) 1402/6/20 [in English]
- Jackson,Robert, & Sorensen,Georg.(2006).*Introduction to International Relations and Approaches*.3rd edition,Oxford:University press. [in English].
- Karpowicz,w.Julian Korab,(2017) *Political Realism in International Relations*,at: www.researchgate.net/publication/341026989. [in English].
- Kivunja, Charles. (2018). Distinguishing between Theory, Theoretical Framework, and Conceptual Framework:A Systematic Review of Lessons from the Field, *International Journal of HigherEducation*,Vol.7, No.6. [in English].
- Linklater, Andrew (2016) *Neo-Realism, Critical Theory and School of Reconstruction*, translated by Alireza Tayeb, Tehran: Ministry of Foreign Affairs. [in Persian].
- Marissa, Allison.(2010),*U.S and Iranian Strategic Competition: Saudi Arabia and The Gulf States*,Washington,DC,at:www.csis.org. [in English].
- Mearsheimer, John. (2009). *The Tragedy of Great Powers*, translated by Gholam Ali Cheganizadeh, Tehran: Ministry of Foreign Affairs. [in Persian].
- Mohammadkhani, Alireza. (2008). Explaining the approach of neo-realism in international relations. *Political Studies Quarterly*, No. 3, pp. 100-83. [in Persian].
- Morgenta, Hans. J. (2000). *Politics between nations*, translated by Humira Moshirzadeh, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications. [in Persian].
- Moshirzadeh, Hamira (2014). Semantic approaches in international relations and its impact on foreign policy analysis, *International Political Approaches Quarterly*, Vol.5, No. 38, pp. 49-85. [in Persian].
- Moshirzadeh, Hamira.(2004). *Evolution in theories of international relations*, Tehran: Somit Publications. [in Persian].
- Moslanejad, Abbas (2015). Politicizing regional balance in Iran-Saudi relations. *Policy Quarterly, Journal of Faculty of Law and Political Science*, Volume 46, N. 4, pp. 1067-1087. [in Persian].
- Naderi,Abbas. Ahmadian,G.Daneshnia,F.(2021). Contrasting social construction and identity and recurrence of crisis in relations between Iran and Saudi Arabia after the Islamic Revolution. *Bi-Quarterly Journal of Politics and International Relations*, Vol. 5, N. 9, pp. 141-159 . [in Persian].
- Naderi, Abbas. (2021), *conflicting social and identity construction and reoccurrence of crisis in relations between the Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia*, unpublished PhD

thesis of Razi University. [in Persian].

Rahm Del, Reza, & Simbar, Reza, & John Says, Ahmed (2018) "Structuralist Analysis of Iran-Saudi Arabia Conflict. *Scientific Quarterly of Strategic Studies of Public Policy*, Vol. 9, N. 30. [in Persian].

Scott Cooper, Andrew. (2016). *Kings of Oil*, translated by Gholamreza Karimian, second edition, Tehran: Izhar Publishing House. [in Persian].

Shafiei, Nozer & Ghanbari, Farhad. (2016). Explaining the relations between Iran and Saudi Arabia in the conceptual framework of the Cold War" *International Political Research Quarterly of Shahreza Islamic Azad University*, No. 31, pp. 117-140. [in Persian].

Thucydides. (1954) *The History of the Peloponnesian War*, translated Rex Warmner, New York: Penguin Books. [in English].

Waltz, Kenneth. (1979). *Theory of International Politics* ,New York: Random House. [in English].

Wehrey, Frederic and the other. (2009). *Saudi-Iranian Relations Since the Fall of Saddam Rivalry, Cooperation, and Implications for U.S. Policy*, at: www.rand.org/1402/8/11 [in English].

Wendt, Alexander. (1999). *Social Theory of International Politics*. Cambridge: University Press. [in English].

